



فصلنامه اندیشه مهدویت و جامعه مطلوب

دوره ۱، شماره ۱، بهار ۱۴۰۴

Journal Homepage: <https://sanad.iau.ir/journal/psir>



مقاله پژوهشی

نگاه صدرایی به خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی حکمی در حکمرانی مطلوب

بهزاد محمدی^۱: استادیار، گروه معارف، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران
علی رضا بیابان نورد سروستانی: استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵ - ۵۷ - ۶۶ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۶

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی در اندیشه صدرالمتهالین شیرازی است. حکمت به ویژه حکمت متعالیه سنگ زیرین حکمرانی و رهبری جامعه بوده و برون داد حکمت متعالیه، حکومت و حکمرانی سعادت بخش است. ملاصدرا بر اساس مبانی حکمی خویش به ویژه مبانی انسان شناختی، اصالت هستی و حرکت جوهری حکمت متعالیه ای بنا نهاده که حکومت بدون آن استواری و بازدهی ندارد. یافته های این پژوهش با رویکرد توصیفی تحلیلی بیانگر این مهم است که ملاصدرا در اندیشه متعالی خود به خصوص اسفار اربعه با قواعد عقلی و فلسفی می تواند در حوزه حکمرانی انسان کامل، نقش آفرین باشد. همچنین حکمت متعالیه به دنبال توسعه مادی و معنوی از خاک تا خداوند است این حکمت که در اسفار اربعه ملاصدرا نمود پیدا کرده حکیم را پس از خودسازی در سفر چهارم در پی تشکیل حکومت، جامعه پردازی و تمدن سازی قرار داده است. این همان ایصال به مطلوب انسان کامل است که با یک ماهیت توحیدی فقط به ارائه طریق نپرداخته بلکه به دنبال تشکیل جامعه توحیدی است. لذا در این مقاله، نگارنده با بیان مبانی حکمت متعالیه و اسفار تعالی بخش صدرا به دنبال تبیین و ارائه حکمت معطوف به حکمرانی در مسیر خودسازی جامعه پردازی و تمدن سازی الهی است.

کلید واژگان: اصالت وجود، حرکت جوهری، خودسازی، جامعه پردازی، تمدن سازی.

استناد: محمدی، بهزاد، بیابان نورد سروستانی، علی رضا، (۱۴۰۴). نگاه صدرایی به خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی حکمی در حکمرانی مطلوب، فصل نامه اندیشه مهدویت و جامعه مطلوب، دوره ۱، شماره ۱، سال ۱۴۰۴

^۱. نویسنده مسئول: بهزاد محمدی، پست الکترونیکی: behzadsadrasaba@gmail.com. تلفن: ۰۹۱۷۱۳۸۸۳۴۲

مقدمه

حکمت متعالیه صدرا تلفیقی حکیمانه از فلسفه اشراق، عرفان و معارف کتاب و سنت است که با نگاه جامع به هستی و انسان، همه طرق معرفت شناختی را همسو و سازگار می نماید. این اندیشه در مبانی حکمی خویش در پی رساندن انسان به هدف متعالی خویش همان سعادت اخروی است.

ملاصدرا در اسفار اربعه خویش، حکمت مدنی را براساس سفر چهارم بیان می کند که سفری سیاسی است و باید در پی تشکیل حکومت باشد و حوزه عمومی را مدیریت کند تا بتواند آن را به خلق ارائه دهد. لذا سفر چهارم اکمال بقیه سفرهاست که اگر نباشد باقی سفرهای اول و دوم و سوم هم ناقص می ماند و عقیم است. ارائه طریق به تنهایی کافی نیست بلکه باید ایصال به مطلوب نیز انجام شود لذا باید حکومت را تشکیل داد. ارتش و اقتصاد و همه و همه لازمه سفر چهارم هستند. به عبارت دیگر سفر اول تا سوم مقدمات سفر چهارم است که شخص باید خود را بسازد تا در نهایت بتواند جامعه را بسازد و این همان سیاست است.

حکمت متعالی صدرایی، حکمت متعالی معطوف به مدنیت و حکومت است. حکمت صدرایی در حقیقت نظریه سیاسی و پایه و پشتیبان حکومت است. حکمت متعالیه ملاصدرا مطابق با فطرت اجتماعی انسان است. ایشان بیان می دارد: «الانسان هوالمدنی بالطبع، ای لایتنظم حیاة الا بتمدن و تعاون و اجتماع» انسان در دنیا «لایعیش فی الدنیا الا بتمدن و اجتماع و تعاون فلا یمكن وجوده بالانفراد.» (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۷۹-۸۰). انسان در آمادگی سفر اول «من الخلق الی الحق» نیاز به اصلاح سیاست و تدبیر در اجتماع و حیات مدنی دارد انتظام زندگی انسان در اجتماع، در تمدن و تعاون بوده و به تنهایی نمی تواند حیات داشته باشد بلکه ناگزیر از مشارکت و تعامل در حیات اجتماعی است. انسان بعد از اتصال به کمال و فناء در حق تعالی در مسیر سفر سیاسی قرار گرفته و انسان بازگشته از این سفر مستحق خلافت الهی و رهبری جامعه را یافته است. «انسان چون از طبیعت عنصری خلق شده در سفر معنوی و سیر استکمالی خود به سوی خداوند از مرتبه پست به بالاترین مراتب و مقامات پیوسته در ترقی است و مسافری که قصد دارد سفرش را به پایان برساند تا منزلهای نزدیک به محل عزیمت خود را طی نکند به منازل پایانی نمی رسد پس همچنین انسانی که به سوی پروردگارش ره می پیماید ناچار او را گذر به منزل بالاتر بعد از گذشتن پایین تر حاصل می شود پس تا بنده صالح مطلق نشود ولی ای از اولیای الهی نمی شود و تا ولی مطلق نشود رسولی از جانب خداوند و معوث به خلقتش نمی شود. سپس تا رسول نگردد صاحب شریعت و دین کامل و رئیس تمام خلائق و عهده دار سرکوبی دشمنان خدا یعنی کافران و ظالمان نمی گردد.» (ملاصدرا، ۱۳۴۰: ۱۷۲).

انسان مدنی بالطبع بوده و در وجود و بقایش ناگزیر از مشارکت و معاملت در حیات جمعی است (ملاصدرا، ۱۳۶۳) و در جهت رسیدن به سعادت اخروی، اصلاح دنیا به لحاظ عقلی ضروری است او خلیفه خداوند در روی زمین بوده و تحقق این خلافت الهی بدون سیاست و ریاست امکان پذیر نیست. این انسان در جهت دستیابی به هدف متعالی فوق بایستی به خودسازی پرداخته و سپس با پرداختن به جامعه به تمدن سازی رو آورده و سعادت متعالی را رقم بزند. غرض و عنایت حکمت متعالیه فلاح و رستگاری انسان است و مفتاح این سعادت تمدنی استکمال نفس ناطقه آدمی در سایه سار معقولات حکمت نظری و تدابیر معمولات حکمت عملی بواسطه سیر و سلوک و حرکت جوهری است. بنابراین مساله اساسی در این مقاله است که ملاصدرا بر اساس مبانی انسان شناختی و هستی شناسانه حکمت متعالیه در باب حکمرانی چگونه از خودسازی به جامعه پردازی و تمدن سازی می پردازد؟ در پاسخ به این پرسش نیاز است ابتدا تاملی در اصالت وجود ملاصدرا داشته و سپس با تامل در لازمه اصالت وجود که حرکت جوهری است در اسفار تعالی بخش انسان اندیشه سیاسی ملاصدرا به پاسخ سوال دست یافت.

ضرورت خودسازی برای رفتن به سوی جامعه سازی و در نهایت تمدن سازی

ضرورت خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی از نگاه اسلام و اندیشه های دینی، از اهمیت بالایی برخوردار است، زیرا این سه مرحله به صورت زنجیروار به یکدیگر متصل هستند و پیشرفت در هر یک، زمینه ساز تحقق مرحله بعدی است. خودسازی، پایه و اساس هر تغییر مثبت در جامعه و تمدن است. بدون تربیت افراد با اخلاق، متعهد و آگاه، حرکت به سمت جامعه ای سالم و تمدنی پیشرفته ممکن نیست. پس از خودسازی، نوبت به تأثیرگذاری در جامعه می رسد، زیرا اسلام دینی فردی نیست، بلکه بر تشکیل امت اسلامی و جامعه ای مبتنی بر عدالت، اخلاق و معنویت تأکید دارد. بدون جامعه ای سالم و منسجم، امکان پیشرفت تمدنی وجود ندارد. فساد، تبعیض و بی عدالتی مانع شکل گیری تمدن الهی می شود. تمدن سازی، هدف نهایی یک جامعه اسلامی است؛ یعنی ایجاد نظامی که در آن علم، اخلاق، عدالت و معنویت در بالاترین سطح قرار داشته باشد. بدون خودسازی، جامعه به انحراف می رود و بدون جامعه ای سالم، تمدن سازی ممکن نیست.

بنابراین، هر مسلمان آگاه باید از خود شروع کند، سپس در اصلاح جامعه بکوشد و در نهایت، در جهت ایجاد تمدنی الهی تلاش نماید. این فرآیند، نه تنها ضرورت دینی دارد، بلکه تنها راه نجات بشریت از بحران‌های اخلاقی و تمدنی امروز است. ملاصدرا (صدرالمآلهین شیرازی)، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان اسلامی، با تلفیق حکمت متعالیه (ترکیب عقل، شهود و نقل)، دیدگاه عمیقی درباره خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی ارائه می‌دهد. از نگاه او، این سه مرحله، مراتب تکاملی وجود انسان و جامعه هستند که ریشه در اصالت وجود و هویت انسان، سفرهای چهارگانه عقلی (اسفار اربعه) و حرکت جوهری دارند. او نیز مانند قرآن و روایات، فرد و جامعه را جدایی‌ناپذیر می‌داند و تمدن را بدون تهذیب نفس ممکن نمی‌شمارد. ملاصدرا با استفاده از حکمت متعالیه، این فرآیند را با مفاهیم فلسفی مانند اصالت وجود، حرکت جوهری و سفرهای چهارگانه تبیین می‌کند. به عقیده ملاصدرا، تمدن حقیقی تنها زمانی محقق می‌شود که انسان‌ها با خودسازی، از مرتبه طبیعت به مرتبه عقل برسند، جامعه با رهبری حکیمانه، به سمت عدالت و معنویت هدایت شود، و علوم و فنون در مسیر قرب الهی به کار گرفته شوند. این نگاه، امروزه می‌تواند الگویی برای مقابله با بحران‌های تمدن مدرن باشد.

اصالت وجود و خودسازی

بر اساس این اصل، وجود سزاوارترین چیز به تحقق در خارج است، زیرا غیر وجود، به سبب وجود، متحقق و موجود در اعیان و اذهان می‌شود. پس به وسیله اوست که هر صاحب حقیقتی به حقیقت خویش می‌رسد (ملاصدرا؛ ۱۳۶۰-۲). «فموجودیه الماهیات الّتی لا حقیقه لها بأنفسها إنّما هی بالوجود لا بأنفسها و موجودیه الوجود بنفس ذاته لأن الوجود نفسه حقیقه الماهیات الموجوده به» (ملاصدرا، ج ۱، ۱۳۶۸: ۱۷۴). ایشان بر اساس نگرش رئالیستی به هستی، اصل در هر موجود را وجود یا هستی آن می‌داند و معتقد است که تشخیص و هویت هر موجود به هستی اوست.

بر اساس اصالت وجود آنچه در دار تحقق، حقیقتا تحقق دارد، وجود اشیاء است و ماهیات اشیاء امور ذهنی و اعتباری است. بنابر اصالت وجود، می‌توان مفاهیم متعددی را از یک موجود انتزاع کرد. مثلاً از انسان که موجود واحدی است، مفاهیم معلوم خدا، مخلوق خدا، مرزوق خدا و ... به دست می‌آید و هیچ یک با دیگری در وجود تفاوت و تمایزی ندارند. گرچه این مفاهیم با هم متفاوتند، اما در وجود یک چیزند و اختلاف در مفاهیم نشانه‌ی اختلاف در وجود نیست (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۳؛ سجادی، ۱۳۷۹؛ حائری یزدی، ۱۳۷۹).

از دیدگاه صدرالمآلهین شیرازی، اصالت وجود مبین یک نوع وحدت و یکپارچگی بین همه‌ی موجودات است؛ زیرا وقتی وجود، اصیل شد، این وجود اصیل در ذات همه‌ی اشیاء، به صورت شدت و ضعف حضور دارد. یعنی در خارج، جز وجود اصیل، چیز دیگری نیست. اما این وجود اصیل خارجی دارای مراتب است که مرتبه‌ی قوی و مرتبه‌ی دیگر ضعیف است. بنابراین، طبق این دیدگاه شیرازی، اولاً کثرت حقیقت دارد و ثانیاً وحدتی حقیقی در خارج وجود دارد و ثالثاً کثرت به وحدت رجوع می‌کند و رابعاً وحدت در کثرت ساری است. این دیدگاه مطابق با تشکیک خاصی است و وحدتی که ملاصدرا در اینجا از آن دم می‌زند، وحدت سریانی نام گرفته است. بنابراین موجودات در متن ذات، وحدت دارند و شریک اند. به عبارت دیگر موجودات خارجی نه تنها در مفهوم وجود، بلکه به نحو حقیقی و خارجی با هم ارتباط و وحدت دارند. ملاصدرا از این وحدت به وحدت سریانی تعبیر می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۳).

ایشان در پایان مبحث علت و معلول، با اثبات وحدت شخصی وجود، خداوند را هادی خود دانسته و بیان می‌دارد: «هدانی ربی بالبرهان النیر العرشى إلى صراط مستقیم من کون الموجود و الوجود منحصرًا فی حقیقه واحده شخصیه لا شریک له فی الموجودیه الحقیقه و لا ثانی له فی العین و لیس فی دار الوجود غیره دیار» (همان، جلد ۲، ص ۲۹۲). براین اساس صدرالمآلهین، با دو مبنای مهم «اصالت وجود» و «تشکیک وجود»، به سوی وحدت شخصی وجود حرکت کرد و به سمت اثبات آن پیش رفت (جوادی آملی، ۱۳۸۷). همانطور که گفته شد؛ ارتباط اصالت وجود و وحدت وجود به گونه‌ای محکم است که می‌توان گفت، این دو بحث لازم و ملزوم یکدیگرند. مسئله اصالت وجود و مسئله وحدت وجود، همانند دو نوزادی هستند که از یک پستان شیر می‌نوشند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰).

علامه طباطبایی در اثبات این اصل مهم می‌فرماید: اگر واقعیت در ماهیت اخذ شده باشد، هیچ ماهیتی نباید سابقه‌ی عدم داشته باشد. در حالی که بسیاری از ماهیات در زمانی نبوده و بعد موجود شده و از آن پس دوباره معدوم شده‌اند. پس واقعیت هر ماهیت، امری زاید بر آن است و آن امر، همان است که با مفهوم وجود از آن حکایت می‌شود؛ زیرا اگر همراهی ماهیت با وجود موجب واقعیت‌دار شدن و موجود شدن ماهیت می‌شود، پس اصل وجود در واقعیت داشتن اولی از آن است، مثل اینکه اگر جسم در اثر اتصاف به سفیدی، سفید می‌شود، اصل سفیدی به سفید بودن اولی از غیر خود است، پس وجود به ذات خود موجود است و اشیای دیگر در اثر مصاحبت و همراهی با آن، بالعرض و المجاز موجود می‌شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۰).

ملاصدرا با توجه به اصالت وجود توانسته نوآوری‌هایی ایجاد کند. از جمله مهم‌ترین آن هم «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا» بودن روح است که انسان به سمت تعالی در حرکت است و انسان خاکی باید خدایی شود. در این سیر تحول نیز، تحولی جوهری رخ می‌دهد و صرفاً

تحول ظاهری نیست. خداوند تغییر دهنده نبوده و این تغییر و استكمال در نفس ها بر اساس اصالت وجود و به تبع آن حرکت جوهری به وجود می آید. پس اصالت وجود به معنای اصالت «موجود» و «بود» نیست؛ بلکه اصالت «شدن» و صیورت است. فلسفه صدرا نیز نه فلسفه هستن به معنای بودن؛ بلکه هستن به معنای شدن است. در اینجا هستی به معنای بودن نیست؛ بلکه به معنای شدن است. خودسازی در فلسفه ملاصدرا، با توجه به اصالت وجود، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از نگاه او، وجود حقیقتی واحد اما دارای مراتب تشکیکی است که از خداوند به عنوان وجود محض آغاز شده و تا پایین‌ترین مراتب ممکن ادامه می‌یابد. انسان به عنوان موجودی که دارای عقل و اراده است، می‌تواند با حرکت جوهری خود را به سوی کمال سوق دهد. چون وجود حقیقی، خداوند است، خودسازی یعنی نزدیک‌تر شدن به منشأ وجود. این نزدیکی از طریق تهذیب نفس، عبادت و تفکر فلسفی حاصل می‌شود. ملاصدرا بر این باور است که انسان با خودسازی می‌تواند از مرتبه‌ی نفس اماره به نفس مطمئنه ارتقا یابد و به لقاء الله نائل شود.

با توجه به اصالت وجود و در ادامه حرکت جوهری، خودسازی یک ضرورت وجودی است. انسان باید با تهذیب نفس، کسب معرفت و تقرب به خدا، مسیر کمال وجودی خود را ببیند تا به جایگاه واقعی خویش در نظام هستی دست یابد. در غیر این صورت، ممکن است در مراتب پایین‌تر وجود متوقف شده و از رسیدن به کمال محروم بماند. به بیان دیگر، خودسازی در حکمت متعالیه ملاصدرا، همان تحقق بخشیدن به قابلیت‌های وجودی انسان و رسیدن به مقام انسان کامل است.

خودسازی در بستر حرکت جوهری

حرکت جوهری، حرکت ذاتی است و تنها با اصیل دانستن وجود معنی و حقیقت پیدا می‌کند و بدون در نظر گرفتن این اصل مهم و اساسی نه تنها قابل اثبات نیست، بلکه اساساً قابل تصور نیز نمی‌باشد.

در این نظر عالم طبیعت در عمق و نهاد خود در سیلان و بی‌قراری به سر می‌برد و با تمام هویت خود، رو به تروح و تجرد و ثبات دارد. بر اساس اصالت وجود می‌توان گفت نوعی از این وجود به گونه‌ای یافت می‌گردد که موجودیتش عین سیلان و تجدد است، نه اینکه در عالم واقع ماهیتی بتوان یافت که آن ماهیت دارای تجدد و دگرگونی باشد، که در این صورت تمام ایرادات و شبهات مخالفان حرکت جوهری وارد بوده و راهی برای گریز از آنها وجود نخواهد داشت (دهباشی، ۱۳۸۶).

ملاصدرا هرجا بحث از حرکت دارد، بر این مطلب تکیه می‌کند که حرکت، نفس «تجدد» و عین «تصرم» است تا اینکه تصور هر گونه ثباتی را از آن سلب کرده باشد، چنانکه در اسفار می‌گوید: «...الحق أن الحركة تجدد الأمر لا الأمر المتجدد كما أن السكون قرار الشيء لا الشيء القار لكن هاهنا شيء وهو أن ثبوت الحركة للفرد المتجدد السیال ليس كعروض العرض للموضوع المتقوم بنفسه لا بما يحله بل هي من العوارض التحلیلیة» (ملاصدرا، ج ۳، ۱۳۶۸: ۷۴).

وجود دارای مراتب است. بالاترین مرتبه‌ی آن بسیط الحقیقه و مستجمع جمیع کمالات به نحو بسیط و اشرف است که آن مرتبه منبع کمال و فیض است. وجود حقیقتی است که تمام موجودات از پایین‌ترین مرتبه که از فعلیتی برخوردار نیست تا آخرین مرتبه که وجود تام و فعلیت صرف است را شامل می‌شود. این وجود به اختلاف تقدم و تأخر و شدت و ضعف دارای مراتب مختلف است. بر این اساس، موجودات گرچه متکثر و متمایزند اما همگی از مراتب تعینات حق اول و ذات الهی هستند. ملاصدرا بر اساس حقیقت تشکیکی وجود که در آن تمایز مراتب وجود به اشتداد وجودی آنها ارجاع داده می‌شود، حرکت را ذاتی وجود دانست و قائل شد هیچ موجود جسمانی ثابت نیست، بلکه ثابت امری مجرد از ماده جسمانی است. همه مادیات به نظر او بر حسب جوهر ذات، متحرکند.

کسانی که این اصل بزرگ (حرکت جوهری) را انکار می‌نمایند، معنای تشکیک در حقیقت وجود را و این که شاید حقیقت واحده دارای شوون مختلفه باشد، درک نکرده‌اند. تصور این مطلب مبتنی بر درک اصالت وجود و عدم تباین وجودات و اشتراک معنوی هستی و تشکیک در حقیقت وجود است (آشتیانی، ۱۳۸۰).

صدرالمتألهین اعتقاد دارد بنابر اصالت وجود، تبدل ذات به ذات دیگر، تبدل نوع به نوع دیگر و در حرکت جوهری تبدل نوع به نوع کامل‌تر، نه تنها محال نیست بلکه واقع هم می‌شود، زیرا در هرجا که اشتداد صورت می‌گیرد، تبدل انواع و تکامل انواع صورت می‌گیرد. (مطهری، ۱۳۸۹).

وجود واحد می‌تواند دارای انواع مختلفی باشد و بدون اینکه از مقوله‌ای به مقوله‌ای دیگر متبدل گردد، تنها در هر مقوله‌ای که وجود یافت در همان مقوله از نوعی به نوع دیگر تبدل پیدا کند که این امر محال نخواهد بود. این مساله نشان از اهمیت و پیوستگی تنگاتنگ اصالت وجود با حرکت جوهری دارد.

از جمله براهینی که صدرالمتألهین بر اثبات حرکت جوهری آورده‌اند، برهانی است که بر رابطه علیتی که بین جوهر و عرض وجود دارد اقامه شده است. در این استدلال با تکیه بر اینکه صورت نوعیه و طبیعت موجود در جوهر جسمانی علیه المتغیر است - یعنی علت مباشر کلیه

حرکت‌های عرضی‌ای است که در آن جسم رخ می‌دهد- و با تکیه بر قانون «عله المتغیر متغیر»، نتیجه می‌گیرند که خود طبیعت مذکور نیز متغیر، یعنی تدریجی و سیال است. پس حرکت عرضی معلول طبیعت نوعیه و جوهری آنهاست و علت قریب و طبیعی حرکت باید متحرک باشد. از این رو طبیعت نوعیه و جوهری که علت حرکات عرضی است باید متحرک باشد. به عبارت دیگر از اینکه طبیعت موجود در جسم علت مباشر حرکات اعراض است و علت حرکت ضرورتاً مانند خود حرکت تدریجی و سیال است، سیلان و حرکت در جوهر را نتیجه می‌گیرند (ملاصدرا، ج ۳، ۱۳۶۸: ۶۲-۶۱ و نیز رک: ملاصدرا، ۱۳۶۰-۲: ۱۰۸؛ ۱۳۶۳: ۳۸۷؛ ۱۳۶۱: ۳۳۱؛ ۱۳۷۸: ۴۷-۴۵).

در این استدلال که رابطه علیت جوهر برای عرض مطرح است، حرکات عرضی باید به حرکات ذاتی منتهی شود. لذا این حرکات ذاتی، نیاز به علتی که به آن حرکت بدهد ندارد، بلکه نیاز به علتی دارد که وجود آن را افاضه کند. صدرالمتألهین با صراحت اظهار می‌دارد که تحریک در حرکت جوهری این نیست که محرک به چیزی حرکت دهد، بلکه تحریک همان ایجاد و آفرینش است که محرک در آن موجد چیزی است که ذاتش سیلان است. در واقع طبق حرکت جوهری، حرکت و متحرک در خارج یک چیزند که همان وجود گذرا و سیال می‌باشد و سیال بودن و گذرا بودن حرکت، لازم وجود متحرک است. پس حرکت، ذاتی متحرک است و متحرک قطع نظر از حرکت هویتی ندارد. و به این ترتیب نیست که حرکت در مرحله بعد از تحقق به آن ملحق شود بلکه حرکت از حاق وجودش انتزاع می‌شود بطوری که نحوه وجود، نحوه سیلانی است لذا نیازمند علتی جداگانه نمی‌باشد، بلکه جعل وجود متحرک، جعل حرکت هم هست (ملاصدرا، ج ۳، ۱۳۶۸: ۴۰-۳۹).

حرکت در باب حرکت جوهری ذاتی است و در باب حرکت عرضی، حرکت نمی‌تواند ذاتی باشد. صدرا در پایان فصل بیستم از مرحله هفتم در جلد سوم اسفار می‌گوید: تجدد متجددات به امری بازمی‌گردد که حقیقت و ذات آن متبدل و سیال است و این امر جزء طبیعت نیست. ما نیازمند متجدد بالذات هستیم. همانگونه که اصالت وجود، اصالت «شدن» و سیورورت است و نه اصالت موجود و بود؛ حرکت تجدد الامر است نه امرالمتجدد. در حرکت جوهری تجدد عین متجدد است ولی حرکات عرضیه تجددند نه متجدد و ما نیازمند متجدد بالذات هستیم» (مطهری، ۱۳۸۹: ۲۶۸ و ۳۰۰).

در حکمت متعالیه انسان دارای وجودی سیال، کش‌دار و یک واحد بسط یافته در گستره زمان است و به طبیعت خود در حال حرکت و تحولی مستمر و دائم یا به تعبیر عرفا در حال تبدل امثال است. اما این حرکت، منحا از متحرک نیست، بلکه خداوند به انسان وجودی بخشیده است که در ذاتش حرکت و پویایی است. حرکت جوهری که در صقع ذات اشیا رخ می‌دهد، در نفس انسان به صورت اشتدادی ظهور می‌یابد؛ یعنی انسان افزون بر حرکت ذاتی غیر ارادی، به تبع شناخت و افعال ارادی خود (که هستی‌های مقدور آدمی را شکل می‌دهند) نیز دارای حرکت و تحول است. با توجه به اینکه علم در نظر ملاصدرا از سنخ وجود است، انسان در فرض عالم شدن با معلوم خود متحد می‌گردد و سعه وجودی می‌یابد. اتحاد عالم با معلوم از ثمرات بحث حرکت جوهری است. پس حرکت نفس در پیمودن طریق کمال و نقص، حرکتی ارادی است و انسان هر آن به واسطه علم و انجام عمل ارادی به سمت کمال یا نقص در حرکت است. وی همچنین قادر است با به کارگیری ریاضت‌های شرعی از جمله انجام فرایض دینی و بهره‌گیری از معارف و حیانی به تعالی نفس پرداخته و به سفرهای چهارگانه نفسانی مبادرت ورزد (اکبریان، ۱۳۸۶).

از این رو ملاصدرا حکمت عملی خود را با حرکت نفسانی و سلوک معنوی از طریق تهذیب و تزکیه و ریاضت‌های عملی پیوند می‌دهد. از نظر ملاصدرا تجدد کامل عقلانی نفس و خودسازی انسانی در یک سفر و سیاحت چهار مرحله‌ای به ترتیب زیر تحقق می‌یابد.

اسفار جامعه‌پرداز و تمدن‌ساز انسان

ظهور حصولی اسفار اربعه ملاصدرا، یک شبکه معرفتی وجودی است و به جای اینکه یک فن باشد شیوه‌ای برای زیست سیاسی است. ملاصدرا می‌گوید انسان مدام در سفر است. در واقع فلسفه خود یک حرکت است. در این اسفار اربعه انسان کامل، تحقق می‌یابد که آن انسان؛ الهی و آسمانی و اخلاقی‌ترین انسان دوره خویش است. این انسان کامل مظهر تام و تمام آن خدایی است که جامع همه اسماء است. فقط تفاوتی که برای آن قائل اند این است که خداوند واجب است و انسان کامل، ممکن. و به اعتبار رابطه‌ای که با خلق دارد، خلیفه الهی است.

در اندیشه صدرالمتألهین شیرازی، فرد و جامعه دارای پیوند عمیق است. سیر و سلوک عقلی و معرفتی حکیم، عارف یا فقیهی که رهبری جامعه اسلامی را بر عهده می‌گیرد، با هدایت مردم و اصلاح امور، در واقع به طی مسیر به‌سوی حق گام برمی‌دارد که آخرین مرحله از سفرهای چهارگانه موردنظر ملاصدرا در دستگاه حکمت متعالیه است. از دیدگاه ملاصدرا، عارف ربانی، فیلسوف و حکیم متأله در سفر چهارم به میان مردم می‌آید.

«و اعلم أن للسلاک من العرفاء و الأولیاء أسفاراً أربعة: أحدها السفر من الخلق إلى الحق و ثانیها السفر بالحق فی الحق و السفر الثالث یقابل الأول لأنه من الحق إلى الخلق بالحق و الرابع یقابل الثانی من وجه لأنه بالحق فی الخلق» (ملاصدرا، ج اول، ۱۳۶۸: مقدمه مولف) و بدان که آن کسانی که سالکان مسلک الهی و توحیدی هستند البته آن کسانی که به شیوه عرفانی و اولیایی حرکت می‌کنند چهار سفر دارند: یکی سفر از خلق به سوی حق است و دوم سفر به یاری حق در (اسما و اوصاف) حق است و سفر سوم، مقابل سفر اول است؛ چون سفر از حق به سوی خلق به یاری حق است و سفر چهارم از یک جهت (حرکت از کثرت به وحدت) مقابل سفر دوم است چون سفر به یاری حق (وحدت) در میان خلق (کثرت) است.

کتاب «حکمت متعالیه» صدرالمآلهین جامعترین، کاملترین و دقیقترین اثری است که تاکنون در فنون حکمت و فلسفه نگاشته شده است. او در مقدمه آن می‌گوید که من سیر و سلوک علمی و طی درجات و مراتب دانشهای فلسفی را به سفر روحانی سالکان تشبیه کرده‌ام و بدین جهت نام کتابم را اسفار گذاشته‌ام. نوآوری صدرا در این کتاب در آن است که بر خلاف فیلسوفان پیشین چون فارابی و بوعلی، امور عامه، طبیعیات، الهیات و علم النفس را جداگانه در یک سفر روحانی مطرح می‌نماید. سفر نخست عبارت است از سیر من الخلق الی الحق، یعنی سالک الی الله از خلق قطع علاقه می‌کند، علائق جسمانی و حجابهای ظلمانی و موانع مادی را به کنار می‌نهد تا شایسته مقام الهی گردد. در این سفر او به تشریح امور عامه می‌پردازد یعنی، مباحث کلی و اصول و قوانینی که در همه علوم به عنوان اصل مسلم علمی و عقلی تلقی می‌شوند و معرفت بدانها برای همه ارباب معارف اعم از فیلسوفان، عارفان، طبیبان، محدثان، متکلمان، فقیهان، ادیبان و سیاستمداران لازم است. مطالعه در حقیقت هستی اعم از خدا، عالم، صورت و معنی در وجود و رابطه ممکن الوجود و واجب الوجود، مباحث حرکت و علیت و موضوع معرفت عقلی و حسی و جایگاه عقل، موضوعاتی هستند که ملاصدرا در سفر اول بیان می‌کند. او در سایر آثار خویش که هرکدام به نوعی شرحی بر یکی از سفرهای چهارگانه یا اجمالی از چهار سفر است بر این حقیقت عرفانی صحه می‌گذارد که در سفر اول این علوم جز با تصفیه باطن و ریاضت بدن و ترک جاه و شهرت وصیت و جمعیت دنیا و تجرید از رسوم و عادات خلق میسر نمی‌شود و بی پیروی اهل دل از انبیا و اولیا، ذره‌ای نور یقین بر دل هیچ سالکی نمی‌تابد چه شرط سالک شدن آن است که فقط از راه دل طلب کند نه از راه زبان (ملاصدرا، ۱۳۶۰-۳: ۸۰).

به عبارت دیگر سفر اول که «من الخلق إلى الحق» است همان سفری است که از آن به سفر آفاقی یا سفر انفسی یاد می‌شود در این سفر سالکان تلاششان این است که به حق برسند و اینکه راه یافتن حق را از طریق خلق می‌بینند خلق را در دو کسوت آفاق و انفس مورد مطالعه قرار می‌دهند (سُتْرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (فصلت: ۵۳) یعنی آن چیزی که آنها به دنبالش هستند به مقصد و مقصودش می‌انداختند این است که به حق برسند (سُتْرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (همان)، بنابراین سیر در خلق کردن به قصد راه یابی به حق است، چون خلق به تنهایی که نمی‌تواند یافت بشود بدون خالق بدون رب بدون آن کسی که آنها را ایجاد کرده است بنابراین اینها به دنبال این هستند که از جایگاه خلق به حق برسند.

در سفر دوم که شخص سالک به مقام ولایت نائل آمده و وجود وی یک وجود حقانی گشته، سفر خود را از موقف ذات آغاز کرده و بسوی کمالات، یکی پس از دیگری پیش می‌رود؛ تا جایی که همه کمالات را مشاهده کرده و جز اسمای مستأثره، همه اسمای حق را می‌آموزد. در اینجا ولایت سالک، تام و تمام شده و ذات و صفات و افعالش، در ذات و صفات و افعال حق فانی می‌گردد؛ به حق می‌شوند و به حق می‌بینند. این مرتبه همان نهایت خودسازی است که تحقق انسان کامل است.

بعد از این سفر، سفر سوم است که از حق بسوی خلق بوده و بوسیله حق انجام می‌پذیرد. در این سفر، سالک مراتب افعالی حق را سیر می‌کند. در این سیر و سلوک حالت محو زائل گشته و صحو کامل برای وی حاصل می‌گردد. در همین سفر است که سالک عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت را طی کرده و آنچه در این عوالم است - اعم از اعیان و لوازم آن - را مشاهده می‌نماید و در اینجا است که می‌توان گفت بهره‌ای از نبوت و پیغمبری نصیب سالک گشته و در عالم معارف، از ذات و صفات و افعال حق تبارک و تعالی سخن می‌گوید. این نبوت، نبوت تشریع نبوده و به هیچ وجه نمی‌توان او را پیغمبر نامید؛ زیرا احکام شریعت را از پیغمبر مطلق فرا می‌گیرد و در همه این امور، تابع او می‌باشد. در این مقام انسان کامل به دنبال تحقق جامعه مطلوب و مدنیت سازی است.

سفر چهارم، از خلق بسوی خلق و بوسیله حق انجام می‌پذیرد. مشاهده خلائق و آثار و لوازم آنها، از خصوصیات این سفر است. در این سفر، سالک همه ضررها و منفعت‌های نزدیک و دور یعنی دنیا و آخرت را به خوبی می‌داند و از کیفیت رجوع همه امور به خداوند و نتایج خوب و بد آن آگاه است؛ بنابراین سالک این سفر، پیغمبر تعریف (نه تشریع) بوده و نام پیغمبری نیز بر وی گذاشته می‌شود زیرا از آن چه سعادت و شقاوت بشر به آن بستگی دارد، خبر داده و همه این امور را بوسیله حق انجام می‌دهد. وجود او یک وجود حقانی است که اشتغال به اینگونه امور، هرگز او را از توجه به حق باز نمی‌دارد.

ملاصدرا در سفر چهارم خود فرمول اصلی برای تولید تمدن مبتنی بر حکمت را ارائه داده است. اولاً او انسان را مدنی بالطبع می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲؛ ۳۵۹-۳۶۰)؛ ثانیاً: معتقد است دنیا مزرعه آخرت است (ملاصدرا: ۱۳۶۰: ۱-۱۱۵)، و تحصیل و اصلاح آن از باب لابدیت عقلی ضروری است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲؛ ۳۷۲)؛ ثالثاً: انسان را خلیفه‌الله در روی زمین می‌داند (ملاصدرا ۱۳۴۰: ۱۴۲). رابعاً: ادای حق خلیفه‌اللهی و اصلاح حیات اجتماعی بدون سیاست و ریاست امکان‌پذیر نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۴۸۰). بنابراین در سفر من الخلق الی‌الحق، او قائل به ضرورت سیاست و حکومت است و تصریح می‌کند «کلما یتوقف علیه تحصیل‌المعرفه والایمان بالله یکون ضروراً واجباً تحصیله و ترک ما یضاده و ینافی» (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲؛ ۳۷۲).

ملاصدرا در اشراق سوم از مشهدینجم کتاب «الشواهد الربوبیه» (۱۳۶۰-۲) می‌فرماید: «دنیا منزلی از منازل سالکین الی‌الله است و نفس انسانی مسافری است به سوی خدا از اول منزلی از منازل وجودش که هیولی باشد که در غایت بُعدی از خداوند است چون که ظلمت محض و خست صرف است و سایر مراتب وجودی همه منازل و مراحل به سوی خدا هستند و مسافر به سوی او ناچار است از همه آنها عبور کند تا به مطلوب حقیقی برسد. کاروانهای نفوس انسانی در این مراحل در عقب یکدیگر به حسب مراتب در حرکت‌اند. و انبیا رؤسای این قافله‌ها و امیران مسافران به سوی او هستند و ابدان مراکب نیز مسافرین‌اند و هرکه از تربیت مرکب و تدبیر منزل ذاهل و غافل گردد سفرش تمام نمی‌شود و مادام که امر معاش در دنیا که عبارت است از حالت تعلق نفس به حس و محسوس تمام نباشد امر انتقال و انقطاع به سوی باری‌عالی که عبارت از سلوک باشد صورت نمی‌گیرد و امر معیشت در دنیا تمام نمی‌گردد مگر آنکه بدن آدمی سالم و نسل او دوام و نوع انسان باقی بماند و این امور تمام نمی‌شود مگر به اسبابی که وجود آنها را حفظ نماید و مفاسد و مهلكات را دفع کند.»

بحث و بررسی

ملاصدرا، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان اسلامی، با تلفیق حکمت متعالیه (ترکیب عقل، شهود و نقل)، دیدگاه عمیقی درباره خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی ارائه می‌دهد. از نگاه او، این سه مرحله، مراتب تکاملی وجود انسان و جامعه هستند که ریشه در سفرهای چهارگانه عقلی (اسفار اربعه) و حرکت جوهری دارند. ملاصدرا معتقد است هر موجودی، از جمله انسان، در حرکت جوهری است و ذاتاً به سوی کمال در حرکت است.

خودسازی، یعنی تغییر جوهری نفس از حالت مادی (نفس اماره) به حالت عقلانی (نفس مطمئنه) که از طریق تهذیب اخلاق، عبادت و تفکر محقق می‌شود. او در کتاب اسفار اربعه، سفر اول (از خلق به حق) را سفر تزکیه نفس می‌داند که مقدمه ضروری برای مراحل بعد است. انسان با خودسازی به مرحله‌ای می‌رسد که عقل او با حقایق عالم متحد می‌شود این اتحاد، مبنای حقیقی تمدن‌سازی است. بدون سیر تکاملی نفس، انسان در اسارت طبیعت و شهوت باقی می‌ماند و نمی‌تواند نقش سازنده‌ای در جامعه یا تمدن ایفا کند. ملاصدرا، مانند افلاطون و فارابی، معتقد است جامعه سالم نیازمند حکمرانان فیلسوف (حکمای الهی) است که به کمال عقلی و اخلاقی رسیده‌اند. او در الشواهد الربوبیه، عدالت را نه فقط یک فضیلت فردی، بلکه نظامی اجتماعی می‌داند که باید بر اساس حکمت و شریعت استوار باشد. از نظر او، عالمان و فیلسوفان موظف‌اند با هدایت عقلی و اخلاقی، جامعه را از ظلمت جهل و فساد نجات دهند. این همان جامعه‌پردازی بر اساس معارف الهی است. از آنجا که انسان مدنی بالطبع است (بر اساس فلسفه ارسطویی)، خودسازی فردی در بستر جامعه معنا می‌یابد و در عین حال، جامعه نیز باید بستری برای تکامل افراد فراهم کند. تمدن مطلوب از دید ملاصدرا، تمدنی است که عقلانیت، معنویت و عدالت را با هم ترکیب کند. او با نقد تمدن‌های مادی‌گرا، بر ضرورت تمدنی تأکید دارد که غایت آن قرب به خداوند است. در کتاب المبدأ و المعاد، او تاریخ را فرآیندی هدفمند می‌داند که به سوی ظهور حکومت حق (تمدن الهی) پیش می‌رود. ملاصدرا به علوم طبیعی و فلسفی اهمیت می‌دهد، اما معتقد است این علوم باید در مسیر کمال انسانی و نه صرفاً قدرت‌طلبی مادی به کار روند. تمدن واقعی از نگاه او، تمدنی است که علم را با عرفان و حکمت را با شریعت پیوند زند (چنان‌که در تمدن اسلامی دوران طلایی اتفاق افتاد). از آنجا که انسان فطرتاً به سوی کمال در حرکت است، جامعه نیز باید در مسیر تمدن حقیقی (نه تمدن ظلمانی مادی) حرکت کند. در غیر این صورت، دچار انحطاط می‌شود.

ملاصدرا مانند قرآن و روایات، فرد و جامعه را جدایی‌ناپذیر می‌داند و تمدن را بدون تهذیب نفس ممکن نمی‌شمارد. او با استفاده از حکمت متعالیه، این فرآیند را با مفاهیم فلسفی مانند حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، و سفرهای چهارگانه تبیین می‌کند. به عقیده ملاصدرا، تمدن حقیقی تنها زمانی محقق می‌شود که انسان‌ها با خودسازی، از مرتبه طبیعت به مرتبه عقل برسند، جامعه با رهبری حکیمانه، به سمت عدالت و معنویت هدایت شود و علوم و فنون در مسیر قرب الهی به کار گرفته شوند. این نگاه، امروزه می‌تواند الگویی برای مقابله با بحران‌های تمدن مدرن باشد.

در جهت فهم صحیح تر از خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی حکمی جهت رسیدن به حکمرانی مطلوب مدل مفهومی دایره‌ای سه لایه ای مبتنی بر حکمت متعالیه ملاصدرا به شرح ذیل می توان ارائه کرد:

لایه مرکزی (هسته): اصالت وجود و حرکت جوهری

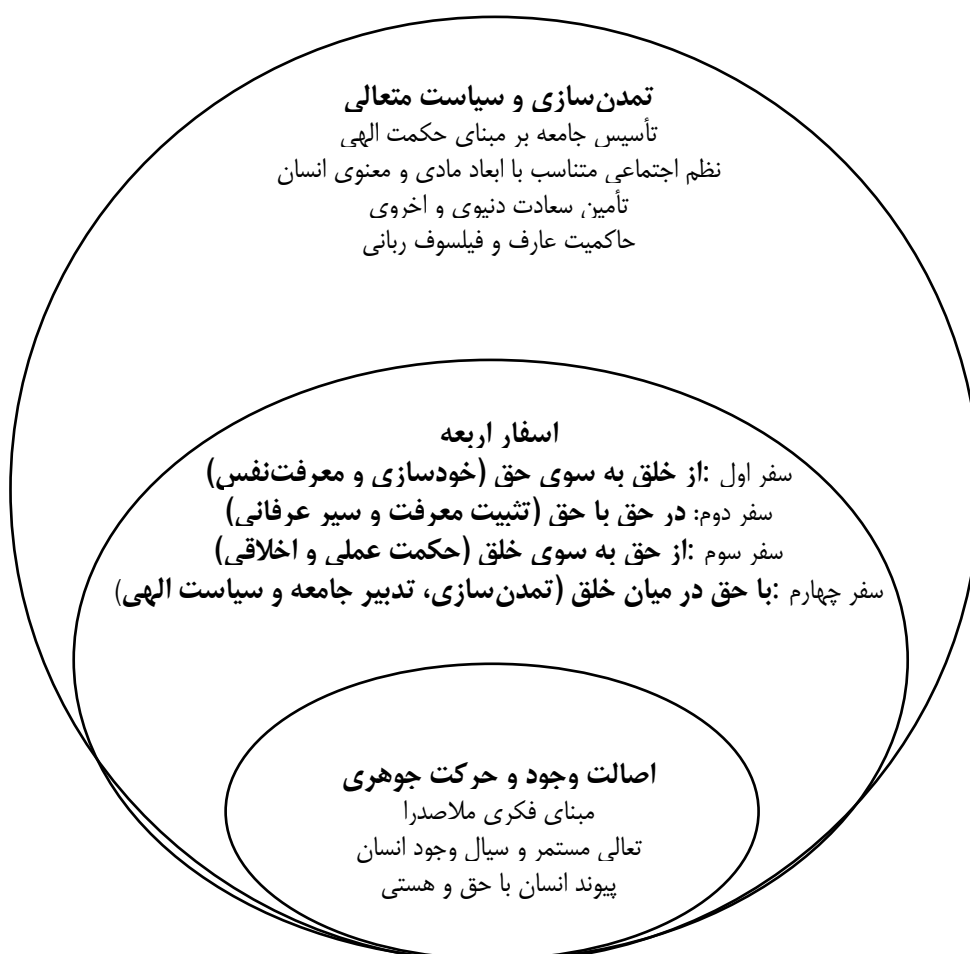
- مبنای فکری ملاصدرا
- تعالی مستمر و سیال وجود انسان
- پیوند انسان با حق و هستی

لایه میانی: اسفار اربعه

- سفر اول: از خلق به سوی حق (خودسازی و معرفت نفس)
- سفر دوم: در حق با حق (تثبیت معرفت و سیر عرفانی)
- سفر سوم: از حق به سوی خلق (حکمت عملی و اخلاقی)
- سفر چهارم: با حق در میان خلق (تمدن سازی، تدبیر جامعه و سیاست الهی)

لایه بیرونی: تمدن سازی و سیاست متعالی

- تأسیس جامعه بر مبنای حکمت الهی
- نظم اجتماعی متناسب با ابعاد مادی و معنوی انسان
- تأمین سعادت دنیوی و اخروی
- حاکمیت عارف و فیلسوف ربانی



نتیجه‌گیری

حکومت بدون حکمت استحکام، استواری و بازدهی لازم را ندارد. شاکله هر نظامی حکمت است. حکمت حقیقی؛ حکمت با ماهیت توحیدی از اویی و به سوی اویی است نه حکمت مادی. پس حکمت اساساً متعالی است و توحیدی و بر این مبنا مبدا و معاد حرکت کمالی، هستی مطلق و فنای در حق است. مرحله اکمال حکمت، بعد از خودسازی و جامعه‌پردازی، تشکیل حکومت و مدنیت است. ملاصدرا در حکمت متعالیه با یک ماهیت توحیدی، اتحاد مشارب فکری را انجام داد. کلام، عرفان، فقه و اخلاق را در این منظومه قرار داده و حکمت متعالی را مطرح کرد. حکمت در صدرا متعالی شده است و فقط عقلی نیست، بلکه شهودی و قلبی هم هست. حکمت متعالی ملاصدرا کاملاً معطوف به سیاست است لذا در انتهای آثارش وارد مباحث سیاسی شد و اسفار اربعه را مطرح کرد که سفر اول و دوم آن سیر خودسازی و سفر سوم و چهارم، سیر غیرسازی و مدنیت‌سازی است. او در کتاب اسفار تعریفی از حکمت ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه «الحکمه هو الاقتدا به خالق المتعالی فی سیاسته». حکمت را اقتدای سیاسی می‌داند. کدام حکیم در طول تاریخ حکمت را به سیاست تعریف کرده است. سابقه ندارد. او حتی درجایی از تفسیر سوره سجده خود بیان می‌کند که ما سه علم الهی داریم؛ علم نبوت، علم امامت و علم سیاست. علم سیاست را جزء علوم الهی به حساب می‌آورد و آن را تا این حد بالا می‌برد. اینها نشانه نگاه عمیق و دقیق و راهبردی ملاصدراست.

- بر مبنای اصالت وجود و حرکت جوهری ملاصدرا هر انسان که خواهان کمال و تعالی خویش است چهار سفر روحانی در پیش دارد. تنها در سفر چهارم است که فرد سالک به کمک حق با تحقق خودسازی به اجتماع باز می‌گردد و شایستگی لازم را برای ریاست بر مدینه فاضله و جامعه‌پردازی کسب می‌نماید. سفر اخیر تنها برای حکیم یا عارف کامل قابل حصول است او از طریق سیر در آفاق و انفس با تمام نفوس و خلائق اتحاد می‌یابد و با اشراف و آگاهی کامل به ابعاد هستی قادر است به وضع قوانین و تدبیر امور جامعه بپردازد. همان گونه که نقطه راس مخروط و هرم هستی بر تمام نقاط قاعده به یک نسبت مساوی احاطه دارد فیلسوف حاکم نیز نسبت به همه افراد نسبت تساوی دارد. قواعدی را نیز که فیلسوف فرض می‌کند همان قوانین حقه الهی است پس انسان از ظرفیت وجودی لازم برای تغییر جهان و تمدن‌سازی برخوردار است و باید با بهره‌گیری از علوم متعالی و انجام عمل صالح و تزکیه نفس تغییر را از خود آغاز کند و سپس نظم و تمدنی نو متناسب با ابعاد وجودی انسان در دنیای بیرون فراهم سازد به گونه‌ای که نیازهای طبیعی و مادی مدنی آدمی در طول نیازهای روحی و معنوی او فراهم گردد و انسان به سعادت دنیا دنیوی و اخروی دست یابد.

- ملاصدرا با توجه به اصالت وجود توانسته «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا» بودن نفس را مطرح نماید که استکمال در نفس‌ها بر اساس اصالت وجود و به تبع آن حرکت جوهری به وجود می‌آید انسان بر این اساس به سمت تعالی در حرکت است و انسان خاکی باید خدایی شود.

- در اندیشه سیاسی متعالیه، انسان دارای وجودی سیال، و یک واحد بسط یافته در گستره زمان است و به طبیعت خود در حال حرکت و تحولی مستمر و دائم جهت تبدیل شدن به انسان کامل است.

- اسفار تعالی بخش اربعه ملاصدرا، یک شبکه معرفتی وجودی است و به جای اینکه یک فن باشد شیوه‌ای برای زیست سیاسی انسان معرفی می‌نماید. در این اسفار اربعه انسان کامل، تحقق می‌یابد که آن انسان؛ الهی و آسمانی و اخلاقی ترین انسان دوره خویش است.

- از دیدگاه ملاصدرا در آخرین مرحله از سفرهای چهارگانه در دستگاه حکمت متعالیه، عارف ربانی، فیلسوف و حکیم مثاله در سفر چهارم به میان مردم می‌آید.

- ملاصدرا در سفر چهارم خود فرمول اصلی برای تولید تمدن مبتنی بر حکمت را ارائه داده است که انسان با فطرت اجتماعی از طریق خودسازی به جامعه‌پردازی روی آورده و با اصلاح دنیا به دنبال تمدن‌سازی است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. آشتیانی، جلال الدین (۱۳۸۰)، شرح حال و آرای فلسفی صدرالمتهلین شیرازی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۰)، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۱ و ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. اکبریان، رضا (۱۳۸۶)، حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۵. امیدی، مهدی (۱۳۹۵)، مقاله فلسفه سیاسی متعالی ملاصدرا بر اساس نظریه حرکت جوهری نفس، فصلنامه حکومت اسلامی، سال بیست و یکم، شماره سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، عین نضاح: تحریر تمهید القواعد، جلد ۳، قم، مرکز نشر اسراء.
۷. حائری یزدی، مهدی (۱۳۷۹)، نظریه شناخت در فلسفه‌ی اسلامی، تدوین عبدالله نصری نصری، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۸. دهباشی، مهدی (۱۳۸۶)، ۸۶، پژوهشی تطبیقی در هستی شناسی و شناخت شناسی ملاصدرا و وایتهد، تهران، نشر علم.
۹. سجادی، جعفر (۱۳۷۹)، فرهنگ اصطلاحات فلسفی شیرازی، تهران، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی.
۱۰. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰-۱)، اسرار الایات، با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، دوره نه جلدی، قم، مکتبه المصطفوی.
۱۲. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰-۲)، الشواهد الربوبیه، تصحیح جلال الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۱)، المبدأ و المعاد فی الحکمه المتعالیه، تصحیح [مقدمه و تحقیق محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۴. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳)، المشاعر، تقدیم و تعلیق، هانری کوربن، تهران، کتابخانه طهوری.
۱۵. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۸)، الواردات القلبیه فی معرفه الربوبیه، تحقیق دکتر احمد شفیعیها، تهران، انجمن فلسفه ایران.
۱۶. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰-۳)، رساله سه اصل، مصحح حسین نصر، تهران، انتشارات مولی.
۱۷. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸)، رساله فی الحدوث، تصحیح و تحقیق حسین موسویان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۸. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱)، عرشیه، تصحیح غ آهنی، تهران، انتشارات مولی.
۱۹. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۰)، کسر اصنام الجاهلیه، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مطبعه جامعه تهران.
۲۰. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ ق)، نهایه الحکمه، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، مجموعه آثار، جلد ۱۱، تهران، انتشارات صدرا.